

آل بنجیر

احمد گلچین معانی

از مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد

شماره دوم سال پنجم، تابستان ۱۳۴۸

آل بنجیر

احمد تلچین معانی

تحقیق
احمد گلچین معانی

آل بنجیر

یکی از بهترین تذکرة‌های عمومی که در تنظیم آن منابع معتبری بکار رفته است. تذکرة عظیم و نفیس عرفات العاشقین و عرصات العارفين است که مؤلف آن نقی الدین محمد حسینی اوحدی بلیانی اصفهانی پس از فراهم آوردن مواد تألیف، از سال ۱۰۲۲ تا ۱۰۲۴ هجری بتدوین آن همت گماشته، و در تراجم شعرای ماضی با ذکر نام مأخذ خود بنقل عبارت هریک از آنها پرداخته است.

منابع عمده این تألیف درباره شعرای سلف عبارت بوده است از :
لباب‌الالباب، چهار مقاله، حدائق السحر، تاریخ آل سامان، مرصاد العباد، تاریخ بیهقی، تاریخ عتبی، شیرازنامه، تاریخ همایونی، نفحات الانس، رموز الحقایق تألیف شیخ ظهیر الدین عیسی جامی، حبیب السیر، تاریخ و صاف، تذکرة دولتشاه، طبقات ناصری، تاریخ علانی، مجالس عبدالقادر مراغه‌ای، مجالس التفائس، جواهر العجایب، تذکرة الأولیاء، تاریخ صفویه، هفت اقلیم، تذکرة میر ابوالبقای تفرشی، نفایح، تاریخ شاه‌رخ، روضة الصفاء، بابرنامه یا توزک بابری، و دواوین و سفاین عدیده.

یکی از منابع مهم وی کتابی بوده است بنام **مقالة الأبرار** یا **رسالة الأبرار**^۱ نگارش **رکن الدین یحیی الحسینی الشیرازی** و آن رساله ترجمه یا تهذیب کتاب دیگریست موسوم به **اخبار الأخیار** تألیف **ابوسلیمان محمد المورخ الحسینی** و احتمالاً پدر **رکن الدین** مذکور.

مقالة الأبرار که در فهرستها نام و نشانی ازان نیست، یک تذکره خصوصی خانوادگیست، مختص آل بنجیر که غالب افراد آن عالم و عارف و شاعر و پیشوا و مقتدا بوده اند، و سرسلسله ایشان **ابوحفص بنجیر خوزی** نام داشته که از اعظم مشایخ عهد خود و با **شیخ ابوسعید ابوالخیر** معاصر و مربوط بوده ولی نسبت مشیخت از **شیخ عالم جنید بغدادی** داشته، که از وی به **علی بن ابی طالب (ع)** می پیوندد.

علامه فقید مرحوم **میرزا محمدخان قزوینی** اعلی الله مقامه در حواشی **شذالآزار** (ص ۲۹۶-۲۹۷ و ۵۲۹-۵۳۷) درباره ضبط و ترکیب کلمه بنجیر (=بن+گیر) و سابقه تاریخی آن تحقیقی دقیق و مفصل دارند، و این کلمه را از اعلام **دیالمه** دانسته اند، از جنس **وشمگیر** و **گورگیر** و **شیرگیر** و شواهدی از کتب مختلف آورده اند.

هم از تحقیقات و افادات علامه فقیدست که: «در **فارسنامه ناصری** (ج ۲ ص ۲۵۷) در عنوان **بلوک کربال** واقع در مشرق **شیراز** بمسافت ده فرسخ یکی از قرای آن **بلوک** را **بنجیر** می شمرد،... و شکی نیست که ظاهراً بنجیر در نام این قریه مانند بسیاری از قری و قصبات دیگر فارس و غیر فارس مأخوذ از نام اشخاصی است که مالک یا بانی آن قریه یا یکی از مشاهیر اهالی آنجا بوده اند، و بعدها خود قریه نیز باسم او معروف شده بوده است،»

۱- بهر دو شکل ضبط شده است.

مؤلف مزبور در همین فصل شرح **بلوک کربال** گوید که **سلسله سادات بنجیری کربالی** از سادات عالی درجات این بلوک است^۲... الخ» (ص ۵۳۶-۵۳۷).

و درباره **ابو حفص بنجیر** نوشته اند که: «همین بنجیر (یا بانجیر) بن عبدالله خوزی که ترجمه احوال وی در **شداالآزار** (ص ۲۹۶-۲۹۷) مسطور است. و این حاشیه مفصل برای توضیح ضبط و املای اسم او تعلیق شده است، این شخص چنانکه صریح **شداالآزار** است در **شیراز** مدرسه‌یی بنا نهاده بوده، و ضیاع و عقار و املاک بسیاری بر آن وقف نموده بوده است. نام این شخص و نام مدرسه او در **شیرازنامه** نیز در ترجمه **شرف الدین بن بهرام زکی** دو مرتبه آمده،... و عین عبارت شیرازنامه از قرار ذیل است: «بتاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائة اشرف الدین بن بهرام زکی وفات یافته، و قبر مبارکش در مدرسه **بنجیر خوزی** بصفه جنوب افتاده، و امام عالم **اصیل الدین ابو عبدالله جعفر بن نصیر الدین محمد** معروف به **صاحب اوح** که از جمله تلامذه آن بزرگ بود هم در جوار او بهرابط **بنجیر** مدفون است» (ص ۵۳۵).

تراجمی که از **آل بنجیر** و منتسبان بدیشان از تذکره **عرفات العاشقین** بنقل از **مقاله الأبرار** نگارنده را بدست آمده شانزده فقره است برابر فهرست ذیل، و بقیاس کار تذکره نویسی میتوان گفت که فقط آن عده ازیشان که طبع نظمی داشته اند، ترجمه حالشان در **عرفات العاشقین** ضبط شده است:

۱- عبدالله یقظان الایدجی الخوزی .

۲- ابو حفص بنجیر بن عبدالله بن یقظان .

۱- و از سادات عالی درجات این بلوکست سلسله سادات حسینی بتجیری کربالی که ذکر اسامی آنها درین فارسنامه نگنجد، «فارسنامه ۲/ ۲۵۷» .

- ۳- نیکروز سیرافی آزاد کرده بنجیر ماضی .
- ۴- ابو عبدالله بنجیر ثانی بن ابو حفص بنجیر ماضی ،
- ۵- ابوطاهر محمد بن عبدالله الحسینی الفزاری ،
- ۶- عبدالقالب بن ابو عبدالله بنجیر ثانی،
- ۷- ابوالمحامد جلال الدین محمد بنجیری ،
- ۸- شرف الدین عبدالله زکی بن ابی تراب بهرام بن زکی بن عبدالله بنجیری
- ۹- قاضی ناصر الدین عبدالله بیضاوی ،
- ۱۰- نصیر الدین ابوالمعالی بنجیری الخوزی .
- ۱۱- ابوالمکارم امام الدین حسن بن عضد الدین ابی المحاسن بن ابی-
المعالی البنجیری .
- ۱۲- اصیل الدین محمد بن طاهر بن ابی المعالی البنجیری .
- ۱۳- ابو محمد شمس الدین عبدالله بنجیری .
- ۱۴- شیخ زین الدین علی بن محمد کلاه شیرازی .
- ۱۵- قوام الدین ابواسحاق ابی طاهر بن ابی المعالی البنجیری .
- ۱۶- نجم الدین محمود بن رکن الدین محمد بن عبدالله بن الحسن المشهور
به صاحب اللوح .

بعضی ازین صاحبان تراجم ذکرشان در **شداالآزار و شیرازنامه** آمده است، و هر یک در جای خود تذکار داده خواهند شد ،
برای آگاهی از محیط علمی و تربیتی و طریقتی **خواجه حافظ شیرازی** خوانندگان گرامی را توجّه میدهد بترجمه حال **ابو محمد شمس الدین عبدالله بنجیری و شیخ زین الدین علی کلاه شیرازی و قوام الدین ابواسحاق بنجیری**، که آنچه از مندرجات این سه ترجمه بدست می آید، در هیچیک از کتب رجال و سیر دیده نمیشود .

و اینک میپردازیم بذکر تراجم آل بنجیر بترتیب تقدم، و ابتداء میکنیم از ترجمه مؤلف مقاله الأبرار :

رکن الدین یحیی الحسینی الشیرازی

الأعظم الأعلّم، السعید الشهید، مقتدی اکابر السادات والعلماء رکن الدین یحیی الحسینی الشیرازی، از افاضل و اماجد زمانست، و صاحب تصنیفات و تألیفات نفیسه است، از جمله مقاله الأبرار که کتاب معتبرست و از اخبار الأخیار تاج المحدثین، سراج المفسرین، ابوسلیمان محمد المورخ الحسینی برآورده، محلی بعبارت اوست، و در دیباچه کتاب آورده است این شعر را:

قال :

کتاب لذكر الشيوخ العوالی	اولی العلم والفضل بین الموالی
ابی حفص بنجیر بن شیخ خوزی	و بنجیر بن احمد بن الجلال
و اولاده ثمّ احفاده (کذا)	ولاة الاکابر قضاة الاعالی



برفعت همه چون سپهر بلند	بتن ارجمند و بدل هوشمند
بدرگاهشان بوسه داده فلك	دعاگویشان باسماں صد ملك
منور ازیشانست شیراز ما	وزآن سرو رانست اعزاز ما
همه در بساط سخن گستری	سلیمان ملك سخن پروری
ندیدم درآن خطه شخصی دگر	بتقوای ایشان و علم و سیر
تو گویی مگر گفته در شانسان	فرید جهان سعدی درفشان
چو پاكان شیراز خاکی نهاد	ندیدم که رحمت برین خاك باد

«عرفات / ۸۱۴»

عبدالله بن یقظان الایذجی الخوزی

شیخ الاسلام، صاحب الکشف والالهام، استاد المتقین، ابوالوقت، تاج العارفین **عبدالله بن یقظان الایذجی الخوزی** از مشایخ مشهورست، و مرشد جمهور آنجا بوده، و نسبت مشیخت بقول صاحب **رسالة الأبرار** من کتاب **اخبار الأخیار** از جانب شریف مصر معنی و دمشق دلشادی **شیخ عالم جنید بغدادی**^۳ قدس سره دارد و از وی چنانچه مذکور و مشهورست بمنبع کوثر ولایت **علی** عالی متعالی میرسد، و از تصانیف وی کتاب شمایل نصاب مسمی به **آمد اقصی الحممد فی التصوف والتعرفت**، و وی صاحب مقامات عالیہ و کرامات متوالیہ بوده، تحقیقات لایقہ فایقہ در آن نامہ نامی و کتاب گرامی فرموده، چنانچه مقبول اهل معقول و منقول شده و **شیخ جنید** تحسین بسیار وی را فرموده و ثناء او گفته و عقب آن کتاب بخطید خود نوشته، و این بیت از جمله مدایح **جنید**ست، مراورا:

لله درُ امامٍ کان جامعہ فأنه العالم التحریر ذوالشأن
وگویند وقتی که وقت نزول بود بمکین علیین این دوبیت از اشعار عربی خود خواندی و گریستی.

یا من یجیب دعاء العبد فی الظلم یا من لديه دواء الداء والسقم
فارحم بفضلک لا تنظر الی زلی ان الکریم کثیر العفو عن خدم
پس در وقت ولد خویش **ابو حفص بنجیر** را وصیت برعایت امور شریعت و حفظ آداب طریقت و توجه بکعبه حقیقت و ملاحظه جانب حق و ادای حقوق خلق و سلوک راء تقوی و نهی نفس از هوی فرموده و اورا

۱- ابوالقاسم جنید بن محمد زاهد و صوفی معروف متوفی ۲۹۷ هجری، رک: «نفحات الانس ص ۸۹».

بخدمت ابوعبدالله بن عبدالرحمن المقاریضی فرستاد، و از اشعار فارسی
اوست :

وله

آزار کسی مکن که آتش باشی شمع دل و نور دیدگانش باشی
بیمار مکن تنی که جانش باشی کم سوز دلی که در میانش باشی
«عرفات/ ۴۳۶ و ۴۳۷»

ابوحفص بنجیر

اشرف العلماء والمرفاء، زبدة الکاملین والواصلین، صاحب عاوم غریبه
و تسخیر ابوحفص بنجیر^۴ وی ثمره الفؤاد قطب الاولیاء عبدالله یقظان الایذجی
الخوزی است، وی بعد از پدر بحکم وصیت او بخدمت ابوعبدالله محمد بن
عبدالرحمن المقاریضی^۵ خدمت نموده و خرقه طریقه پوشیده و چنانچه
در رساله الأبرار من اخبار الأخیار مذکورست، بعد از وفات پیر بخدمت شیخ
المؤحدین ابوحیان التوحیدی^۶ مسمی به علی بن محمد بغدادی بموجب امر
او شتافته و ابوحیان بنجیر را در صحبت خود به کعبه معظمه مشرف ساخت
و او را بمروه صدق و صفا اشارت فرموده بمرفات معرفت دلالت کرد، تا
در موقف انابت لبیک اجابت گفت و حرمت حرم یافته عنمره خدمت بجای
آورد، و زمزم محبت الهی نوش کرد، و استلام حجر تقرب نمود، و بعد از
مناسک و ارکان بارشاد عقلی و مدد روح قدسی گلوی کبش نفس بادپیمارا
بتیغ ناکامی بامر ان الله یأمرکم ان تذبحوا قربان کرد، پس بمدینه عفاف

۴- رکه: شدالازار، ص ۲۹۶،

۵- (متوفی ۴۱۱) رکه: شدالازار، ص ۹۹ و شیرازنامه، ص ۱۰۱،

۶- (متوفی ۴۱۴) رکه: شدالازار، ص ۵۳ و حواشی علامه قزوینی

اعتکاف نمود، پس بدمادی پیر سرافراز شده، چون پیر حسن استعداد و کمال ارشاد و سیر در عالم ملکوت و اسرار جبروت و حقایق لاهوت مشاهده فرمود و ظهور او بصور معانی و حقایق و بروز او بکشف معشوق و عاشق معلوم نمود بر حسب الهام غیبی و استخاره مستحبه او را اجازت بارشاد طوایف مختلفه داده بمسافرت اشارت فرمود، و دوازده عالم از علوم غریبه ویرا تعلیم کرد و در همان رساله مذکورست که تسخیر جن داشت و همیشه اجنه لالی نفیسه از قعر بحور برآوردندی و وی آنرا فروخته قیمتش صرف اعزه و مستحقین نمودی و لهذا او را شیخ الانس والجن گفتندی، و از مصنفات او کتاب **کنوز القلوب و رموز الغیوب** در علوم غریبه است، و از جمله اشعار فارسی آن گوهر بحر کمالست:

جان و دل و دین و دیده تلفیق کنم تا عشق ترا بشرح تحقیق کنم
گر شد کتب علم فراموش مرا باری کتب عشق تو تعلیق کنم



از بس که بدیدم از وصال تو فراق جویای فراق گشتم اندر آفاق
اکنونکه من و فراق کردیم وفاق خواهی تو بشام باش و خواهی بعراق
و در ایام مسافرت او را مصاحبت با شیخ المکمل فی زمانه **ابوسعید ابن ابوالخیر** در **نیشابور** واقع است، و شیخ ابوسعید در مدح او گفته آن غزل مشهور عربی که از مصارع اوست: خفقان قلبی و ارتعاش مفاصلی^۸، و در معاودت به شیراز جمعی کثیر را هدایت نموده بسر چشمه تحقیق در رسانیده از بادیة حجاب برآورد، و از محبان و مصاحبان وی **قاضی ابوطاهر**

۷- متوفی ۴۴۰ هجری ،

۸- ازین غزل مشهور (۴) عربی نشانی در دست نیست ،

محمد بن عبدالله الفزاری^۹ و ابو عبدالله احمد بن علی المقرئ الحریصی^{۱۰} و شیخ ناسک سالك محقق مرتاض محمد بن عبدالله الباکی المشهور به بابا کوهی^{۱۱} بوده و مابین ایشان مصادقه و مخالطه و آفیه بوده و زبان حال و مقالش برین مترنم شده :

آتکس که بدینار و درم خیر نیندوخت

سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد

خواهی متمتع شوی از دنیی و عقبی

با خلق کرم کن که خدا با تو کرم کرد

و وی قریب بدویست بنده و اساری در اعتکاف مدینه و کربلا آزاد

کرد، که اکثر فاضل و عالم و قاضی بطناً بعد بطن شده اند، چون نیکروز^{۱۲}

۹- متوفی ۴۹۲، شدالازار، ص ۳۵۸-۳۶۰،

۱۰- متوفی ۴۶۷، شدالازار، ص ۳۰۳،

۱۱- متوفی ۴۲۰-۴۳۰، رکن: شدالازار، ص ۳۸۰ و حواشی مفصل مرحوم قزوینی،

۱۲- عبارت شدالازار : «کان له غلامان ذکیان..... الخ» اشارت بهمین معنی است. و ترجمه

حال نیکروز را مؤلف عرفات بنقل از مقاله الابرار یا رساله الابرار بشرح ذیل آورده است

اما از بهروز و دیگران در آن تذکره چیزی بنظر نرسید .

نیکروز سیرافى

بنده آزادعارف ارشاده، صاحب بخت فیروز نیکروز از جمله نیکروزانست و از قصه

وی سید محمد بن یحیی (کذا) در رساله الابرار آورده که: چون ابو حفص بنجیرین

عبدالله یقظان که سرور فضلا و علما و زبده مشایخ صاحب شوکت بود با جمعی از تجار

از راه بحار بحوالی قلعه سیراف واقع شدند، اتفاقاً زمان خلافت القائم بالله ابو جعفر

عبدالله بن القادر بالله بود، و وی ابوالنصر همام را با جمعی کثیر از دارالخلافه بقتال مجوس

←

و بهروز و غیرهما و دوسه ازایشان مذکور خواهدشد، و هموراست :
 شکر خدای کن که موفق شدی بخیر
 انعام و فضل او نه معطل گذاشت
 منت منه که خدمت یاران همیکنی
 منت شمار از آنکه بخدمت بداشت
 گویند که در عهد البارسلان وی بکمالات واصل گشته، اما مدت

→

و فتح آن بلاد ارسال نموده بود، وایشان بعداز فتح و تمشیت اموال و سبب نساء و ولدان، نیکروز را نیز اسیر کردند، و وی دوفرصت گریخته بخدمت ابوحفص بنجیر مذکور پناه آورد، و شیخ او را چندی بدو هزار درهم خرید، و وی درخدمت شیخ بشرف اسلام رسید، و چون نام خویش نیکروز گشت، و وی را شیخ آزاد فرمود، و چون آثار قابلیت و رشد و دراست و متانت و فهم و درایت او یوماً فیوماً بتزاید بود مساعی جمیله در تربیت و هدایت او نمود تا زمانیکه مستغنی ازان گشت، گویند یکصدسال و یکصدماه نیکروز بزیست، طبعی لطیف داشته، درحالتیکه ابوالنصر همام درکشتن جمعی از اساری که مسلمان نمی شدند مجد بود، وی این رباعی را در بدهیه گفت و کیفیت حال او بر همگنان ظاهر شد، و وی بعداز شنیدن آن شعر از سر قتل ایشان درگذشت ،

چون مهر رخ تو نیست خور در خاور اندیشه نما ز داوری داور
 هر گه بچمن گل شقایق بینی از خون دل کشته خود یاد آور
 و اوراست :

ای مغجگان بقای چرخست شما وان سیمرغ مغانه در مشت شما
 از جام صفا باده نابم بدهید تا نوش کنم بدین زردشت شما

حیات وی هشتاد و پنجسال بوده و وفاتش در اثنین و سبعین و اربعمائه^{۱۳} و این غزل را در فراق نور دیده خویش بنجیر ثانی گفته به **حجاز** فرستاد، و بعد از مدتی خود نیز بوی پیوست:

هر باد که از صوب **یمن** سوی من آید

چون بوی خدا از دم ویس **قرن** آید

آن باد معطر کند آفاق جهانرا

وز پرتو این بوی نسیم **یمن** آید

از غایت عطری که رسد جانب یاران

گویند که این تازه نسیم از **ختن** آید

نی نی غلط اند، از ختن این باد نیاید

بل نفحه مشکست که از یار من آید

هر شب نگرانم به یمن تاتو برآیی

زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید

هر چند بکوشم که حدیث تو نگویم

ز اول سخنم نام تو اندر دهن آید

بنجیر چو یعقوب شود چشم تو روشن

کز یوسف مصرت خبر پیرهن آید^{۱۴}

« عرفات / ۲۹ »

۱۳- در شدالزار (ص ۲۹۷) تاریخ وفاتش بعلط ۵۷۲ ضبط شده و صدسال اشتباهست.

۱۴- این غزل را استاد فقید مرحوم سعید نفیسی با مختصر تحریفی بنام رودکی به مسکو فرستادند، و در کتاب آثار منظوم رودکی (ص ۳۳۴) چاپ مسکو (۱۹۶۴ میلادی) درج شد،

در رسالة الأبرار من أخبار الأخیار مسطور است که:

ابوطاهر محمد بن عبدالله الحسینی الفزاری^{۱۵} شیخ الاسلام و مقتدای
انام بوده و مرثیه‌گونه و تاریخی در وفات ابو حفص بنجیر ماضی و تهنیت
بنجیر ثانی که از مرشدان زمان و علمای دوران بود گفته، وفات بنجیر در
سنه ۴۷۲ است، و ترکیب بندی گفته با تاریخ که از آنجاست:
طال همی باحترق القلب من نار الفراق

ایها المَحروق فاصبر فی عقوبات البلاء

شیخ ابو حفص ولی، بنجیر خوزی مقتدی

رفت سوی روضه فردوس و جنات علا

در خیال سال تاریخش همی بودم که گفت

ناگهانم هاتفی از خاندان اولیا

حی دارین و وحید و هادی عالم بود^{۱۶}

تا بدانی کاویا را نیست در عالم فنا

رحمت حق بر روان پاک او بادا مدام

سایه بنجیر ثانی بر مفارق مستدام

« عرفات / ۲۸ / ۲۹ »

ابو عبدالله بنجیر ثانی

صاحب اقسام فضائل، جامع انواع شمایل، شیخ صاحب جمال، منبع

علم و کمال، بحر الحقایق ابو عبدالله بنجیر ثانی در رسالة الأبرار آمده که

ابو حفص بنجیر ماضی در زمان حیات خود گردانیده بود، و خود او را سمی

۱۵- متوفی ۴۹۲، شدالازار، ص ۳۵۸-۳۶۰،

۱۶- حی دارین: ۲۸۳+ وحید: ۲۸+ هادی عالم: ۱۶۱ جمع: ۴۷۲.

وی در نهایت فضل و کمال آمده، در زمان پدر به **مکه معظمه** رفت و در آنجا چون توقف نمود، **بنجیر ماضی** این غزل گفته بوی فرستاد، چه حالش از فراق وی پریشانتر از زلف دلبران و سیاه‌تر از خال معشوق و تباه‌تر از حال عاشق شده بود، غزل اینست:

هرباد که از صوب **یمن** سوی من آید چون بوی خدا از دم **وِیس** قرن آید
و این غزل تمام در تحت اسم **ابوحفص بنجیر** نوشته شده و **بنجیر** ثانی در اثنای وفات گفته در حوالی **یزد** در دهم رمضان سنه ۴۸۰ :

وله

دردا که حیات سر بره کرد و برفت عیش و طرب مرا تبه کرد و برفت
آمد چو نظاره و نگه کرد و برفت طومار مرا جمله سیه کرد و برفت

وله

ایدوست دعا وقت سحرگاهی کن دلرا ز خدای خویش آگاهی کن
خواهی که بمنزل سعادت برسی با ناله بآب دیده همراهی کن
و وی از بادیه حیات بیش از سی منزل سنوات نیمود .

«عرفات / ۱۳۵»

عبدالفالب بن ابوعبدالله بنجیر الثانی

هم در **رسالة الأبرار فی اخبار الأخیار** آمده که شرف‌الاشراف، زبده الأفاضل، عقیف‌الاسلام و المسامین، نقاوة آل علی بن ابی‌طالب **عبدالفالب بن ابوعبدالله بنجیر الثانی بن ابوحفص بنجیر الماضی الخوزی** در درج فضیلت و سداد دری- برج حقیقت و رشاد، مهر سپهر هدایت و سروری، ماه فلك افادت و سخنوریست، چنانچه لسان حقایق پناه سلطان محققان، برهان مکملان، قدوة عرفاء، شیخ **محبی‌الدین محمد العربی الطائی الحاتمی**^{۱۷} در

شان وی مدح گفته و مصاحبت و مصادقت و افیه مابین ایشان بوده، اما از جمله اشعار فارسی که وی در مدح **شیخ محیی‌الدین** گفته اینست:

رباعی

بیتو نفسی قرار و آرامم نیست بی‌نام تو ذات و صفت و نامم نیست
بی‌چاشنی تو در جهان کامم نیست بی‌رویتو صبح و موی توشامم نیست
و از جمله تصانیف وی در حدائق سن کتاب مسمی به **طراز المذهب فی احراز المذهب** موشح بنعت و منقبت امیر المؤمنین علی و ائمه اثناعشر و در حقیقت آل رسول چنانچه باید استدلال نموده، برهان قاطع فرموده^{۱۸}،
«عرفات / ص ۴۳۷»

جلال‌الدین محمد بنجیری

همچنین مسطور **رسالة الأبرار** است که شیخ الاسلام الفاضل العالم العامل الكامل المؤید الامجد **ابوالمحماد جلال‌الدین محمد** که حامل آثار

۱۸- رضاقلیخان هدایت که نسخه عرفات کتابخانه ملی ملک سابقاً در تملک وی بوده و از آن استفاده کرده است، در مجمع‌الفصحا (۲۷۲/۱) ذیل «غالب خوزستانی» نام و نسبش را بغلط چنین آورده: «عبدالله منجی‌الثانی بن ابی حفص منجی‌الماضی بن عبدالله بن یقظان الایدجی الخوزی» و غیر از رباعی سابق‌الذکر دو رباعی ذیل را هم بنام او ثبت کرده است که معلوم نیست از کجا آورده:

ما مذهب چشم شوخ و شنگش داریم کیش سر زلف مشک رنگش داریم
ماییم و دلی و نیم جانی ز غمش وان نیز برای صلح و جنگش داریم

*

در پیش من از سر جفاهای نهان باریک کنی همه تن خود چو میان
در شادی و عیش در کنار دگران زانسان باشی که می‌نگنجی بجهان

رسول، خازن برکات آل بتول؛ رفیق اصحاب وصول بود، با وجود کمالات سوروی و معنوی، بغایت حسن کتابت و انشا و خط اصفی، بنهایت حظ اوفی مخصوص بود، و مکاتیب او چون عهد جوانی خوش و دلفریب، و چون عارض ارغوانی ماهی از زینت و زیب، و ترکیب او خوشتر از راز دوستان صادق، و بهتر از نیاز رفیقان موافق، بیضای کاغذش از بیاض عارض دلبران ارجمند اثر مینمود، و سواد مدادش از حدقه سیاه چشمان دلبنده خبر میداد، خطوط کثیر الحظوظش چون خصال نوش لبان، جان-افزا، حسن عبارت و استعارتش چون جمال دلبندهان دلگشای، و وی فرزند زاده **بنجیر ثانی** است، که حالات او و جدش مذکور میشود، و او را در مواعظ و تذکیر و تفسیر جمهور انام مسلّم داشتندی، و از جمله تصانیف او **منهاج العابدین فی بیان الدین** در اصول و فروعست. و در کبر سن و اواخر عمر بداغ فراق نور دیده مبتلا گردید، که بعد از مراجعت از **مکه** در **کربلا** درگذشت، سنه ۶۰۱ و وی آنجا معتکف گشته باندک زمانی درگذشت.

گویند هیچ دقیقه از دقایق علوم حکمیه و ریاضیه و فنی از فنون معانی بیان نبوده که در خزینه دل او دفینه نشده، و در هندسیات اعجاز نمودی، از جمله تقسیم میاه قنوات حومه **شیراز** بقانون **تخته‌واره** معمول به و معتمد علیه، از آثار افکار اوست، و رسالات دیگر در آن ابواب با دلائل و حجج مرقوم نموده، از جمله کتاب **الأفراح فی باب الألواح** که در آن فن است، و از تصانیفش کتاب **مرصاد المنجمین** و رساله **حدیقه الهندسین** و رساله **اسرار المتألّهین** و **رسالة العجیبه فی علوم الغریبه** است، و این مرثیه در مفارقت نور دیده خود گفته عربی "مستجمع بلا روی، و قدما چون سنائی و مولوی و غیره، نیز چنین کرده اند،

یا سائلی عن قصتی، عنی امت فی غصتی
 احبابنا قد راحلوا، واحسرتی واحسرتی
 محراب من ابروی او، افتاده ام درکوی او
 گویم زشوق روی او، واحسرتی واحسرتی
 ازمن چراگشتی نهان، بیتو مبادا اینجهان
 گویم زشوق هرزمان، واحسرتی واحسرتی
 دارالبقا مأوی او، فردوس اعلی جای او
 در مسجداقصای او، واحسرتی واحسرتی
 رفت ازپدر نوربصر، تاریخ فوت این پسر
انوارچشم آمددگر واحسرتی واحسرتی
 از نارهجرش دوستان، چون بوالمحماد درجهان
 آتش زده درخان ومان، واحسرتی واحسرتی

رباعی

گر قصه غصه یكيك برخوانم غمناك شوی ز بهر من میدانم
 آن به که ز بهر خاطر عاطر دوست پنهان کنم این درد و برآید جانم
 و زمان انقطاع حیاتش سنه ۶۰۲ است، حسین اعتکاف به کربلا و
 مرقدش در جنب فرزند خودست ،

«عرفات / ۲۹»

شرف الدین عبدالله زکی

در رساله الأبرار فی اخبار الأخیار مذکورست که: سلطان العلماء فی
 العالمین مرشد الاتقیاء هادی الأولیاء بین المؤمنین، ابوالاشراف، شرف الحق

والدین عبدالله زکی بن ابی تراب بهرام بن زکی بن عبدالله بنجیری^{۱۹} حالات و کمالاتش از آن بیشترست که در طی اطباق اوراق درآید، وی استاد سناد جمیع علما و فضیلتی زمان خود بوده، در همه علوم و شاگردان او همه استادان افاضل و متبحران روزگارند، چون قاضی ناصرالدین بیضاوی^{۲۰} و قطب‌الدین محمود علامه شیرازی^{۲۱} و غیرهما، در کتاب هزار مزار آمده که اکثر تصانیف او را که در اجزای مسوده بود، بعد از وفات وی قاضی بیضاوی بیضا برده با اسم خود مشتهر ساخت، و علامه مذکور در دیباجه شرح کلیات قانون او را ثنا کرده، و قاضی ناصرالدین مزبور بجهت او مرثیه گفته آنرا مذکور نموده ایم^{۲۲} و وی در زمان ملک اعظم اتابک سعد بود^{۲۳} و او اشعار عربی و فارسی بسیارست همه فاضلانه و کاملانه، از جمله: ترا که فخر نسب نیست در علم طلب لأن کثرة ملاح یزید حسن ملیح مباش غره بجد و بجد علم بکوش قرب ذی نسب کالحمار لا کمسیح

*

حیات جان ز علم و فضل و تقویست ممت دل ز جهل و عجب و دعویست
غنیمت دان و کسب علم بنمای که این حال از خصال اهل معنیست

*

۱۹- در شدالازار (ص ۲۹۷) نامش «عمر» نوشته شده و خطاست ولی در هزارمزار (ص

۱۳) همان عبدالله است.

۲۰- متوفی ۶۷۵ «شدالازار، ص ۲۹۴»

۲۱- متوفی ۷۱۰ «شدالازار، ص ۱۱۱ ع»

۲۲- آن مرثیت که در شدالازار (ص ۲۹۹) هم بدان اشاره شده است بدنبال این ترجمه

خواهد آمد،

۲۳- ۵۹۱-۶۲۳ هـ، «طبقات سلاطین اسلام»

در عالم بیوفا دویدیم بسی بیچاره‌تر از خویش ندیدیم کسی
 تازانه روزگار خوردیم بسی از دست دل خویش نه از دست خسی
 و از جمله شاگردان او مرشد الطوایف ابوالنجائی **ظهیرالدین عبدالرحمن**
بزغشی^{۲۴} بوده که کسب علوم دینی و معارف یقینی از او نموده و در همان
 کتاب مذکورست که چون خواص خود را **شیخ شرف‌الدین عبدالله زکی** بموت
 خود خبر داد، **شیخ ظهیرالدین عبدالرحمن** دوان‌دوان بخدمتش شتافت و
 گریه و بیقراری نمود، وی این بیت عربی فی‌البدیهه گفت مع این غزل فارسی
 که بسهو در دیوان **مواوی رومی** نوشته‌اند، والله اعلم .

وله

فی‌الیت یندری قدر شیء بحاله
 و یعرف قدر الشیء بعد زواله

✱

بروز مرگ که تابوت من روان باشد
 گمان مبر که مرا دل درینجهان باشد
 زتاب هجر تن ایدل مگو فراق فراق
 که جان بپیش شما شد وصال آن باشد
 مرا بگور نهند و مگو دریغ دریغ
 که گور پرده اسرار عاشقان باشد
 فرو شدن چو بینی برآمدن بنگر
 غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
 کدام دانه فرو رفت درزمین که نرسد
 چرا بدانه انسانیت این گمان باشد

۲۴- متوفی ۷۱۶ «شذالازار، ص ۳۳۸»

واز کرامات او **قاضی ناصرالدین بیضاوی** نقل کرده که یکروز قبل از فوت گفته که فتوایی از مصر میآورند درحین تفسیل من، در تفحص و تجسس مذهب حق که علمای اعلام حق گزین رجوع نموده‌اند، باید که دوات و قلم حاضر کرده فتوی را از وی گرفته بدست من نهید که باذن حق مرا از نو حیاتی پیدا خواهدشد و جواب بر نهج صواب خواهم نوشت، بعد از رحلت چون بر تخت عسالی خوابانیدندش، فتوی از مصر رسید بهمان کیفیت و نشان که [گفته] بود، پس آنرا با دوات و قلم نزد وی بردند، او بحکم ملک متعال برخاست، و جواب نوشت و باز بجوار رحمت حق پیوست، لهذا ویرا ذوالموتین گویند، تاریخ وفاتش سنه تسع و سبعین و ستمائه موافق **هدی للمتقین** است^{۲۵}.

« عرفات، ۲۷۳-۲۷۴ »

مرثیتی که قاضی بیضاوی گفته اینست:

ای بتو اشراف جهانرا شرف	روی دلم سوی تو از هر طرف
ای زکی المعی متقی	ای ولی لوزعی منتهی
شیخ جهان عالم عالی صفت	نقطه مه دایره معرفت
صفحه علم تو درآفاق ماند	نسخه فضل تو باخلاق ماند
جان و دلم از تو منور شده	آب و گِلِم از تو معطر شده
ای ز محمد نسب وز علی	روحک الله بروح النبی
عرش خدا منزل و مأوی او	در چمن قدس بود جای او

۲۵- تاریخ وفات شرفالدین عبدالله در شدالازار (ص ۲۹۸) ششصد و هشتاد، و در شیراز

نامه (ص ۱۳۸) ششصد و هفتاد و هفت، و در هزارمزار (ص ۱۳) ششصد ضبط شده

است، و هر سه غلط است، و تاریخ صحیح فوت او همانست که در مقاله‌الابرار مذکورست

و ماده تاریخ هم دارد: «هدی للمتقین = ۶۷۹».

بقعه او کعبه حاجات او	از سر صدقست مناجات او
مرقد او قبله اهل دلست	هر چه تو خواهی زدرش حاصلست
فهم و خرد خیره در اوصاف او	جان و دلم واله الطاف او
دفتر مدح ارچه بسی خوانده ام	در صفتش گنگ فرو مانده ام
احرقنی القلب بحرانه	آه من الشوق و نیرانه
ناصر ازو یافته نام و نشان	وز شرف اوست مشرف جهان

«عرفات / ۷۳۵»

نصیرالدین ابوالمعالی بنجیری^{۲۶}

ترجمه حال او جزو سقطات نسخه عکسی عرفات است، ولی در ترجمه شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی متوفی ۶۷۸ هجری آمده است که «او و مرتکب شعر نشد، چند رباعی بزبان وی گفته اند، چه معنی از وی بوده و اشاره فرموده که بنظم آورند، از جمله آنها دو رباعیست که درضمن کلام نصیرالدین ابوالمعالی بنجیری مذکور میشود،

و پس از نقل عبارت شیرازنامه (ص ۱۳۱-۱۳۲) در ترجمه شیخ نجیب الدین علی بزغش مینویسد: «ووی اگر چه شعر نگفته، برهان العالما، مصباح العرفا نصیرالدین ابوالمعالی بنجیری الخوزی از زبان او گفته، چه معنی اوست، و با وی اورا کمال موافقت و مصادقت و مصاحبت بوده، همیشه سخنان حقیقت در میان ایشان می گذشته، و آن دو رباعی اینست:

این حرف نو آورد بصحرای کهن	شیخ کل ما نجیب دین پیر سخن
سیبی و دو آینه تصور میکن	گفتا که ز وحدت ار مثالی خواهی

و هم وی از زبان شیخ گفته است :

ای آنکه ترا بحسن تمثالی نیست چون حال من از خال رخت حالی نیست
وصافی من همه ز خال رخ تست وین طرفه که بر رخ تو خود خالی نیست
«عرفات / ۷۳۹»

روح‌الدین ابوطاهر بن ابوالمعالی بنجیری^{۲۷}

ترجمه حال او نیز جزو سقطات نسخه عکسی عرفات است، ولی در **شداالازار** (ص ۳۹۱-۳۹۲) و **هزار مزار** که ترجمه فارسی آنست (ص ۱۳۴) ذکرش آمده و شرح ذیل منقول از هزار مزار است :

« قاضی و والی کریم و کامل و فاضل و عالم و عادل و از حاکمان شرع بود، که حکمی نکرد الا بعدل و حق سبب علم و فضل با کسی مضایقه نمی‌کرد، و شبهای عزیز بمطالعه و تلاوت کلام و ذکر ملک‌علام زنده می‌داشت، و مدهانه در هیچ حدی از حدود شرع نمی‌کرد، و هیچ غرضی در احکام نمی‌بست، و هر چند که خلق می‌خواستند سبقت براو گیرند و سلام کنند نمی‌توانستند الا که او پیش از ایشان سلام می‌کرد، و با علو قدر و سمو مرتبه در دوستی شفیع روز جزا **محمد مصطفی** (ص) و فرزندان آن حضرت مبالغه تمام داشت، و همه فرزندان خود را محمد نام نهاده بود، بمحبت محمد و آل محمد (ص) و بدرستی که شرح کتاب **غایة القصوی**^{۲۸} به نیت خالص کرده است، و آن شرحی وافیهست که هر کس تدبر و تفکر در آن نماید مشکلات آن حل‌کند، و عبارات عربیه بلیغه در آنست، و مقطعات فارسیه پاک دارد،

۲۷- در یکی از نسخه‌های شداالازار (ص ۳۹۱ حاشیه ۱) عنوان ترجمه اینست: مولانا روح-

الدین بن ابوالمعالی محمدالبنجیری العلوی،

۲۸- تألیف قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی است،

وازان جمله این دوییت در نزد من هست^{۲۹} :

اقبال چو مرغیست درین کاخ فراخ

گستاخ یریده، هر دم از شاخ بشاخ

در کاخ به اقبال چه پایی دلشاد

کاین هر دو چو قلب شد چه اقبال و چه کاخ^{۳۰}

وفاتش بضبط شد الازار در ۷۵۳ هجری بوده ولی در هزار مزار که

غلط چاپی بسیار دارد، هفتصد و پنجاه آمده است،

امام الدین حسن بنجیری

صاحب رتبت عالی متوالی، مفتی فریقین، ابوالمکارم امام الدین حسن

ابن عضد الدین ابی المحاسن بن ابی المعالی البنجیری^{۳۱} سالک مسالک علم و

تقوی، ناسک مناسک درس و فتوی، وارث علم انبیاء حارث ولایت اولیاء

بوده، صاحب رساله الأبرار گوید: در فضل و کمال از اکفا و اقران قصبـ

السبق ربوده و در اعلائی اعلام شریعت نبوی باقصی الفایة و ابلغ النهایة

کوشیده، و در اواخر حیات بمقتضای جذبه حق بالکلیه از علایق و عوایق

صوری و معنوی، دینی و دنیاوی درگذشت، و روی دل بسوی کعبه احدیت

آورده، بر حسب اشاره الهی گاهی بوعظ و تذکیر اشتغال نمودی، برکات

افاضات مسیح آثار و رشحات افادات قدسی دثارش خاصیت اکسیر اعظم

و اعجاز عیسی مریم داشتی، بعضی را بطریق استدلال ارشاد فرمودی و

۲۹- خطاب به پسر خود گفته است، ركة: شد الازار (ص ۳۹۱) و در آنجا دوییت عربی هم ازو

هست،

۳۰- قلب اقبال (لابقا) و قلب کاخ (خاك) است .

۳۱- در شد الازار و شیراز نامه ذکرش نیامده است،

بعضی را بعد از تحصیل علوم ظاهری اشارت بتصفیه و تزکیه نمودی و در
 جمیع کمالات مرشد و هادی بودی، اوراست :

رباعی

جانا برو و رفیق درویشان باش در خدمت عارفان عالیشان باش
 از خانقه و مدرسه باز آیدل با اهل خدا نشین و بالیشان باش
 تاریخ وفاتش سنه سبعین و سبعمائه، مرقدش در حظیره خردش در
مصلاى شیراز و سنش از حد صد در گذشته بوده ،
 « عرفات، ۶۶ »

اصیل الدین محمد بنجیری

قاضی قضاة المؤید، والی ولایة الممجد **اصیل الدین محمد بن طاهر بن**
ابى المعالی البنجیری، در **رسالة الأبرار** آمده که از فضلاء نامدار و قضاة
 مقرر **شیراز** بود، بغایت صاحب حال و کمال، در احقاق حق و اجرای حدود
 مراسم جد و اجتهاد و نوازم سعی و سداد بتقدیم رسانیدی، دامن ناموس
 خود را بفبار اغراض نفسانی آلوده نکردی از مشاهده روی و ریا و ملاحظه
 اخذ رشا و ارتشا و اظهار عظمت و کبریا بری بودی، مدت سی سال از ایام
سلطان ابواسحاق^{۳۲} و محمد مظفر^{۳۳} و شاه شجاع^{۳۴} در **شیراز** باستقلال
 اقضی القضاة بوده، و او را بسبب خیر و برکت **ابوالبرکات** گفتندی، وی
 بخدمت شاه این شعر گفت، و وی رباعی در جواب فرستاد، هر دو نوشته
 می شود :

پناه جهان، شاه عالم مطاع ملاذ زمان ، بوالفوارس شجاع

۳۲- م: ۷۵۸ هـ .

۳۳- ۷۵۹-۷۱۳ هـ .

۳۴- ۷۸۶-۷۵۹ هـ .

مه برج دولت، شه کامران فروغ دل و دیده مردمان
 نهالی ز حبت نشاندم بدل که بارش جفاگشت و گشتم خجل
 شنیدم که گفتمی نه چون ماضیم بعزل قضایش بسی راضیم
 قضا در حق من مبادا قضا که از بد گذشتم، مضی مامضی

اما رباعی که **شاه شجاع** در جواب فرموده‌اند اینست:

ای قاضی ما اصیل دین بوالبرکات
 از صدق و صفا ترا فرستم خدمات
 من عذر گنه ز عفو تو می‌خواهم
 چون زاهل کرامتی و از اهل نجات
 «عرفات / ۹۰»

۳۵ ابومحمد شمس‌الدین عبدالله بننجیری

مقدم ارباب فضل خاصه وعامه، کامل عالم علامه فهامه، کاشف اسرار معقول و منقول، شارح علوم از فروع و اصول، پیشوای اصحاب‌الباب، مقتدای صدق و صواب، نمونه اکابر سلف، یگانه افاضل خلف، بحر حقایق، کشف دقایق، طبیب امراض قلوب، مبین اسرار غیوب، استاد المحدثین، سناد المفسرین، المختص بلطائف الطاف اله **شمس‌الدین عبدالله** ریاض آمال اهل فضل و کمال بیمن علم و عرفان او از خزان حرمان مأمون ومصون بودی، و مطالب و مآرب ارباب حوائج دارین علی قدر مراتبهم ازوی بانجاح مقرون، مدت حیاتش قریب یکصد و بیست سال بوده، و ادرالصحبت **شرف‌الدین عبدالله زکی** که وی هم از اولیاست کرده و حالات ایشان بتفصیل در **مقاله‌الابرار** مذکورست، سرقد وی در **شیراز** معروفست،

از جمله تلامذه او قوام‌الدین ابواسحاق و سید علاء‌الدین احمد الحسینی و وزیر اعظم جلال‌الدین تورانشاه بن ابوالقاسم و مطرح شعاع‌القدس، مهب ریاح‌الأنس خواجه شمس‌الدین محمد حافظ عارف شیرازی و از مریدانش مبارز‌الدین محمد مظفر و جمعی کثیر از اعزه و اکابر هر دیار همه بعلو مرتبت و سمو منقبتش اعتراف نموده، اشعار عربی و فارسی ازو بسیار مرویست، و از جمله معتقدان وی یکی شیخ علی کلاه‌است^{۳۶}، که مرثیه و

۲۶- شیخ زین‌الدین علی کلاه شیرازی

صاحب مراسم و مراتب علی رسم قوسین فتدلی (کذا) شیخ علی کلاه از مشایخ صاحب سجاده، کامل واقف عارف جامع، باکثر علوم و رسوم رسیده، در مراتب اسماء و تسخیرات یگانه و فرید متفرد و بی‌عدیل و بی‌بدیل آمده، ولادت و وفات و مرقدش در شیرازست، گویند تا زمان شاه‌شجاع باقی بوده، و میان وی و خواجه شمس‌الدین محمد حافظ مباحثات و مکالمات شده، و الحق وی از جمله واصلان و مرشدان صاحب قدرت بوده، امور عجیب و غریب ازو نقل نموده‌اند، در تذکرة المشایخ مسمی به مقاله‌الابرار مذکورست که قطب‌الاولیاء والاصفیاء واقف درگاه صمدیت، عارف بارگاه احدیت، سالک آگاه، مجذوب حضرت اله، زین‌الحق والدین علی بن محمد کلاه در تحصیل علوم دینی و یقینیه از طلبه و مترددین وارث علوم حقیقی المختص بلطائف اله ابو محمد شمس‌الحق والدین عبدالله شیرازی بوده، و ارادت تام بخدمت وی داشته، و این رباعی در شأن وی گفته:

وله

با شمس هدی راه خدا پی‌موم	تحصیل علوم نزد او بنموم
تهذیب صفات نفس اماره خویش	از خلق جناب مولوی فرموم

و بعد از وفات وی در سنه هفتصد و هشتاد و دو این غزل را نیز در مرثیه وی فرموده‌است:

←

مدحها بجهت ری گفته، چنانچه خواهد آمد، و اکثر اوقات در خدمت او
بکسب علوم غریبه مشغول بوده، و وی در رمضان سنه اثنی و ثمانین و
سبعمانه درگذشت،

وله

→

درد خدای بینان، درد خدا نباشد	ورنیز هست دردی، درد جدا نباشد
ای شمس برج قدسی، وی ماه اوج هستی	بیروی دلفریبت، مارا صفا نباشد
قد رحمت نحو مولا، علائط طاب مئوالک	جز فیض روح قدست، در روح ما نباشد
در هر سحر چو بلبل، از تاب فرقت گل	افغان کنم هزاران، دردم دوا نباشد
گرچه فراق صورت، جسم بسوخت اما	جانم ز راه معنی، از تو جدا نباشد
عشاق راست گویند، از بوسلیک بشنو	کاین سوز و حالت نی، در هر نوا نباشد

این بیت اگرچه با غزلش باسم دیگری نوشته اند، اما از وی مشهور است:

از درد عشق بیخبری حال ما مپرس ما غرقه گشته ایم و تو دریا ندیده ای
«عرفات / ۴۸۰»

بعقیده نگارنده همچنانکه در حواشی تذکره میخانه هم «ذیل ترجمه حافظ» نوشته ام
غزل معروف: «صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد» را **خواجه حافظ** در تعریض به **شیخ**
علی کلاه گفته است نه **عماد فقیه کرمانی** و در بیت ذیل هم تلویحاً اشارتی بنام وی
کرده است:

بازی چرخ بشکندش بیضه در **کلاه** زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
مندرجات ترجمه شمس الدین عبدالله و شیخ علی کلاه نیز مؤید این معنی است. ضمناً
یادآور می شود که نسخه ای از مکتوبات شیخ علی کلاه مزبور در کتابخانه آستان قدس
بشماره (۱۱۸) موجود است و تحریر رمضان سال ۱۰۰۴ هجریست.

از مکاتیب مزبور مستفاد می شود که وی شیخ صاحب مسند و بانفوذی بود، و نزد
سلاطین و امراء و صدور وقت و حکام و ولات سخنش تأثیر بسزایی داشته، و غالب

←

اوراست :

تا کی دم اثبات زنی محو آری تا چند سخن از لغت و نحو آری
گر حضرت شاه بر تو در نگشاید لاجول کنی و سجده سهو آری

*

هرچند ترا چو شمع پرداخته‌اند در طشت جهان بفریت انداخته‌اند
پیداست که تاکی بود این نور حضور آخر نه برای سوختن ساخته‌اند؟

*

در دولت و محنت جهان هست زوال در صاف تو درداگر فگنده‌ست منال
خوشباش و جهان بکام یاران گذران زیرا که نماند این جهان بر یک حال

*

و در تاریخ وفات وی گفته‌اند :

دریای علوم شمس‌دین عبدالله دانای شریعت آن حقیقت آگاه
در هفصد و هشتاد و دوم از هجرت از ملك فنا روانه شد سوی اله

«عرفات/۳۶۵»

مکاتیب وی خطاب بهمین قبیل اشخاص و حاکی از بعضی وقایع و سوانح عصری است ،
و عنوان همه آنها «من‌الفقر فی‌الله علی‌بن‌محمد کلاه» است ،

از آنجاست :

«.... قضیه امیر تیمور عجب دست داده، و بتحقیق یازده هزار و چیزی از مردم
شیراز و توابع آنچه وفات نیافته عن‌قریب بوطن خواهند رسید، درویشی پارسپان
کار خود کرد، جمعیت حقیقی روزی باد»

نیز از آنجاست :

در کنج خرابات مغان مردانند کز لوح وجود، رمزها برخوانند
بیرون ز شتر گربه بازار فلک دانند بسی نکته و خر می‌رانند

قوام‌الدین ابواسحاق بنجیری

ملك العلماء والقضاة المسلمين **قوام‌الدین ابواسحاق بن ابی طاهر بن ابی المعالی البنجیری** در **مقالة الأبرار** آمده که وی ابن عم شمس‌الدین عبدالله بود که حالش مذکور شد، اما **قوام‌الدین** با وجود کمال ابهت و رتبت، و علو شأن و سمو مکان، و کثرت علم و وفور فضل و حلم، نفائس عرائس افکار ابکار او مبدع غرائب و مخترع رغائب بود، و او را از حیثیت حسن طبع و گفتار اشعار بلاغت شعار، ولی النظم و امیر الکلام و حسان الزمان، سبحان الألوان گفتندی، طبع لطیف و ذهن مستقیمش زینت نگارخانه اشعار، و نتیجه فهم شریف و فکر سلیمش حایه لطائف جایه افکار، و **ترقیات خواجه حافظ شیرازی در امر شعر از قبل او بود**، و تتبع روش او در غزلیات فرموده و از جمله تلامذه اوست، چه کشف کشف نزد او خوانده و جاره مکتوبه ملفوظه او مستند بوده، و مدح او مکرر فرموده، و از جمله غزلیات که **خواجه حافظ** بجواب آن اتیان نموده اینست:

قال

ایدل برو و معتکف کوی مغان باش
می برکش و خاک ره رندان جهان باش
بی رطل گران، عمر سبک میرود از دست
برخیز و سبک در طلب رطل گران باش
چندین ز بی زهد چرا نام فروشی
بفروش بمی خرقة و بی نام و نشان باش
سرمایه جان گر بخرند از تو بجامی
بفروش و بده، گو همگی مایه زیان باش

ای پیر اگرت آرزوی دور جوانیست
در حلقه رندان رو و می‌نوش و جوان‌باش

بی باده تحقیق، صفا نیست **قواما**
ایدل چو صفا میطلبی در پی آن باش

✱

ایکه پروای خواب‌و‌خور داری	از غم ما کجا خبر داری
عشق وقتی مسأمت باشد	که دل از حظ خویش برداری
آنچه از عشق رفت بر سر شمع	تو چه‌دانی که بیم سر داری
خیز و بگذر ز خویش و بیگانه	گر چو مردان سر سفر داری
نظر از غیردوست باید دوخت	ایکه با دوستی نظر داری
گر دمی شد ز عمر در سر عشق	حاصل از عمر آنقدر داری
باز در راه عشق پای منه	ای قوام از غم خطر داری

✱

در میکده خوش‌بنشین. قاضی چو قضا اینست
می درکش و فانی‌شو، از خود که بقا اینست
در چنگ بلا چون زن، زنهار مکن شیون
از دست که مینالی، تقدیر خدا اینست
هر‌گه که ز بدمهری، از چرخ بلا یابی
در سایه تسلیم آ، درمان بلا اینست
من شکوه نخواهم کرد، از دوست اگر سوزد
در مملکت خلّت، فرمان وفا اینست
از بهر جهان تا کی، در رنج و تعب باشی
از دست من این‌ساغر، بستان که دوا اینست

یکهفته که اینجایی ، خوشدار دل خود را
در گوش گل سوری ، پیغام صبا اینست

✱

آتش چو فگند باد در خرمن گل بر خاک فگند، آب پیراهن گل
ای ساقی می دست من و دامن گل وی دختررز خون تو در گردن گل

✱

آنکس که درین زمان مکانی دارد یاخود بهزار حیلـه نانی دارد
هر لحظه زیـب حساب ارباب طمع بیچاره شود ، بلای جانی دارد

✱

ای ظل عنایت پناه همه کس وی رحمت تو گریزگاه همه کس
ارباب گناه را ز تقصیر چه غم چون لطف تو گشته عذرخواه همه کس

✱

یارب گنه مرا به پیغمبر بخش تقصیر مرا به ساقی کوثر بخش
از راه خطا اگر مرا سهوی رفت رحمی بکن و بخواجه قنبر بخش

«عرفات / ۵۹۲»

متأسفانه نام این عالم شاعر از تذکـره ها فوت شده و در شدالآزار هم ذکرش نیامده است. و نگارنده احتمال میدهد که قوام الدین عبدالله مذکور در مقدمه دیوان حافظ همین قوام الدین ابواسحاق بنجیری باشد که صاحب مقاله الأبرار متعرض نام او نشده و فقط لقب و کنیتش را ذکر کرده است ، چه از مقدمه دیوان حافظ مستفاد می شود که خواجه بحث کشاف و مفتاح در درس گاه دین پناه مولانا وسیدنا استادالبشر قوام الملته والدین عبدالله داشته، و درین ترجمه آمده است که کشف کشاف نزد او خوانده و از جمله نلامذه اوست، پس این هردو یکیست .

نجم‌الدین محمودبن رکن‌الدین محمدبن عبدالله بن الحسن المشهور به صاحب‌اللوح^{۳۷}

«متبحر روزگار، ملجأ افاضل نامدار، متحلی بحسن فضائل و شمائل، الواصل کعبه المقصود **نجم‌الملّة والدین محمود** اشعار آبدارش رشک چشمه حیوان، ابیات بلاغت آیاتش غیرت حور و ولدان، رباعیات ذوق آمیز شور- انگیزش مذاق عوام را بلفظ متین شیرین کرده، و دهان خواص را بمعنی مبین نمکین داشته، ارباب ظاهر را از شنیدن آن آشنایی حاصل، و ارباب باطن را از دیدن آن روشنایی متواصل است، رایت نظم و نشر بعالی علین رسانیده، و از مدارج نهایت گذرانیده، پیوسته آن گلدسته^{۳۸} که در بوستان لطائف بسته، تحفه دوستان گردانیدی، و بافرا و یتیمان ولوانید^{۳۹} و افتادگان و دردمندان معاشرت و مصاحبت کردی، و جمیع اموال و املاک موروثی خود را فروخته صرف ایشان نمودی،

در **مقاله‌الابرار** آمده که وی فرزند اعز آصف ملک معانی، ملک‌العلماء و الأمراء **رکن‌الدین محمدبن عبدالله بن الحسن** المشهور به **صاحب‌اللوح** است که در محاربه شاه‌شجاع و شاه‌منصور در پای **قلعه اصطخر** کشته شد، و بیشتر قنوات حومه شیراز احیا کرده اوست، و او را در بخشش حاتم ثانی گفتندی، از جمله خیرات و حسنات وی آن بودی که هر روز هزاربرات از

۳۷- درجه نسبت صاحب ترجمه با آل‌نجیر و وجه ارتباطش با این خاندان معلوم نشد، ولی چنانکه ملاحظه میشود، مؤلف عرفات ترجمه او را از مقاله‌الابرار بدست آورده‌است.

و بهر حال آنچه مسلم است اینست که در تذکره‌های دیگر ذکر این شاعر نیامده‌است،

۳۸- يك كلمه ناخواناست.

۳۹- لوند را به لوانید جمع بسته‌است.

یکدینار تا هزار دینار، و هزار برات دیگر از یکمن غله تا هزار من غله، و هزار برات دیگر در هریکی پای افزاری نوشتی و تصدق نمودی، و از اشعار فرزندش **نجم الدین محمود** مذکور است:

من رند لوند عاقبت محمودم	جز وادی رندی نبود مقصودم
گر عارف عاشقم و گرمست خراب	در هردو جهان یکی بود معبودم

*

گفتم بصلاح کوشم و مستوری	وز یار جفایشه گزینم دوری
جانم بچنین قصه چوراضی گردید	بیچاره دلم نمیدهد دستوری

*

من خار ترا گل چمن دانستم	خاک در تو مشک ختن دانستم
دردا که من آنم که توام دانستی	شرما که تو آن نیی که من دانستم

«عرفات / ۶۸۴»